نشریه علمی مطالعات انقلاب اسلامی
دوره ۱۸، پاییز ۱۴۰۰، شماره ۶۶
مقاله علمی ـ پژوهشی
صفحات: ۷۴ ـ ۵۳

Scientific Journal
ISLAMIC REVOLUTION STUDIES
Vol. 18, Autumn 2021, No. 66
Scientific Research Article

تبیین مبانی و شیوه‌های علامه طباطبایی در مواجهه با مارکسیسم؛ به‌عنوان گفتمان رقیب انقلاب اسلامی

حسین شاهوردلو*
حمید احمدی حاجیکلائی**

چکیده

بحث درباره شیوه مواجهه اندیشمندان و صاحب‌نظران مسلمان با گفتمان‌های رقیب انقلاب اسلامی همچون مارکسیسم، از مباحث مهم تاریخ معاصرایران و جهان اسلام می‌باشد. علامه سید محمدحسین طباطبایی‌قدس‌سره از جمله متفکران جامع و برجسته معاصر جهان اسلام است که می‌توان مواجهه ایشان با گفتمان مارکسیسم را در دو حوزه «عمل و نظر» کشف و ارائه نمود. تحقیق حاضر براساس روش توصیفی ـ تحلیلی و مبتنی بر داده‌های کتابخانه‌ای و با توجه به مبانی نظری (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی) علامه طباطبایی؛ مواجهه ایشان را در دو حوزه «عمل و نظر» کشف و تبیین می‌نماید. علامه طباطبایی در حوزه نظر از طریق بحث در مبانی و ادبیاتی که برای مطالبات سیاسی و اجتماعی تولید کرده بودند، و در حوزه عمل با تشکیل حلقه‌های فکری همچون: اصول فلسفه و روش رئالیسم؛ هانری کربن، تفسیر المیزان و {...}؛ و تبیین ابعاد اجتماعی و سیاسی اسلام در آن حلقات، با گفتمان مارکسیسم به مقابله پرداخته است.

واژگان کلیدی

علامه طباطبایی، گفتمان مارکسیسم، انقلاب اسلامی، مواجهه تلفیقی، حلقات فکری.

---

*. دانش‌آموخته دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش انقلاب اسلامی، دانشگاه معارف اسلامی، قم. (نویسنده مسئول)
h.shahverdlo67@gmail.com
**. استادیار و مدرس گروه انقلاب اسلامی دانشگاه معارف اسلامی، قم.
ahmadi@maaref.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۳۰

طرح مسئله

آغاز ورود اندیشه‌های جدید غربی، هم‌زمان با هجوم سازمان‌یافته و گسترده استعمار غرب مدرن به ایران، از اوایل سلطنت قاجار، دوره‌ای جدید در فضای فکری و سیاسی ایران باز کرد. دوره‌ای که در آن، مفاهیم و پرسش‌هایی همچون آزادی، برابری، قانون، سکولاریسم، مشروعیت، اومانیسم و...، در صحنه‌های اجتماعی و ادبیات سیاسی ایران مطرح شد و دغدغه‌ها، پرسش‌ها و انتظارات جدیدی فراروی جامعه فکری ایران قرار داد. همچنین منشأ انواع تردیدها نسبت به سنت فکری و سیاسی در میان جریان‌ها و نخبگان جامعه فکری ایران شد و به تبع آن سخن از لزوم دگرگونی نظام فکری و ساختار سیاسی و اجتماعی وضع موجود به میان آمد. این اندیشه‌ها و گفتمان‌ها صرفاً طرح یک شبهه یا نظریه در یک فضا و محیط علمی نبودند؛ بلکه هدف اصلی از ارائه آنها ایجاد تحولات اجتماعی در قالب‌های نوسازی، توسعه و جبران عقب‌ماندگی و توسعه نیافتگی و مقابله با اندیشه‌های رایج دینی در جامعه ایران بود.

گفتمان‌هایی همانند مارکسیسم که یک نظریه تحول اجتماعی بود و با ادبیات جذاب جهانی و با وفور امکانات، توسعه و آزادی و رهایی از ظلم‌وستم همه‌جانبه را تصویر می‌کرد؛ برای نخبگان، کارگران، مراکز علمی، مراکز نظامی، دانشگاه‌ها، سیاست‌مداران و ... پرجاذبه بود. ورود این اندیشه‌ها و گفتمان‌ها، هم اساس دیانت را به چالش می‌کشید و هم دین‌داران و جامعه مذهبی را با پرسش‌های بنیادین و ناظر به کارکردهای دین مواجه می‌ساخت. نتیجه آن هم قلمداد کردن دین به‌عنوان مانع توسعه و ترقی جامعه بود. این هجمه، با ادبیاتی به ظاهر عالمانه و جذاب و با انبوهی از پرسش‌های هم‌سو، نهاد دین، اندیشه‌دینی و زندگی دیندارانه را هدف گرفته بود.

این سؤالات، که ماهیت هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و ... داشت، معادل یا هم‌ردیف علوم عقلی شناخته می‌شدند، بنابراین، پاسخی همگون به آنها ضرورت داشت و پاسخ از موضع فقاهت، تعبد و شریعت، در طراز این پرسش‌ها و شبهات نبود. گفتنی است که مهم‌ترین گام در این عرصه، تشخیص ماهیت پرسش‌ها و شبهات القا شده در سطح جامعه بود. برای دستیابی به این هدف، اولاً آگاهی لازم و کافی به آرا و نظریه‌ها و گفتمان‌های نوپدید، ثانیاً برخورداری از سرمایه و پشتوانه سترگ و کارآمد علمی از محتوا و ابعاد مختلف مبنایی و قواعد معرفتی اسلام و ضرورت داشت. با این دو مؤلفه، بازخوانی اسلام برای اقشار مختلف، ازجمله نخبگان، در راستای تولید گفتمان توانمند روزآمد و کارآمد و پاسخ درخور انتظار به پرسش‌های رایج، عملی بود.

علامه سید محمدحسین طباطبایی، مؤلفه دوم را پس از سال‌ها تعلّم از محضر حکما، مفسران و فقهای بزرگ شیعه در حوزه‌های علمیه نجف و قم، در درجاتی عالی به دست آورد و خود اندیشمندی

صاحب مکتب و مبنا گشته بود. این امتیاز در کنار ویژگی‌های اخلاقی و معنوی، از ایشان شخصیتی معتبر و مؤثر ساخته بود. اما علامه از این برتری به تنهایی راضی نبود و همواره می‌کوشید تا مؤلفه نخست، یعنی آگاهی دقیق از آرا و گفتمان‌های نوپدید در صحنه علمی و فکری ایران و جهان عصر خود را به دست آورد. این دو در کنار هم بود که منشأ ارائه اندیشه و گفتمان جدید و توانمند و همچنین راه‌گشای «عقلانی ـ وحیانی» در مقابل گفتمان وارداتی شد تا در کنار مقابله با تزلزل پایه‌های اندیشه دینی در جامعه، خود منبع و منشأ ارائه الگوهای ترویج اندیشه دینی در سطوح جامعه باشد. این مهم، رهاورد جهاد علمی و معنوی علامه طباطبایی بود که نه تنها در مقام نظر و اندیشه فردی، بلکه در صحنه‌های فکری ـ فرهنگی جامعه ـ به‌ویژه در ابعاد مختلف انقلاب اسلامی ایران ـ نقشی مبنایی و کانونی ایفا کرد.

نوشتار پیش‌رو درصدد است تا با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی و با معرفی فشرده مبانی و زمینه‌های معرفتی علامه، دو شیوه نظری و عملی علامه طباطبایی در مواجهه با گفتمان مارکسیسم در دوره حیات خویش را مورد تبیین و تحلیل قرار دهد. این گام، علاوه بر آشکارسازی کارآمدی مبانی و شیوه‌های ایشان در مواجهه‌ها، می‌تواند مقدمه‌ای برای الگوگیری از علامه برای تقویت و توسعه گفتمان انقلاب اسلامی در دوره حاضر و یا دوره‌های آینده نیز باشد.

پیشینه پژوهش

مواجهه فکری با گفتمان‌های غربی ازجمله مارکسیسم، به آغاز دوره ورود این اندیشه به جامعه ایران باز می‌گردد. پس از بازگشت دانش‌آموختگان اعزامی از ایران به غرب، به تدریج مغایرت و مقابله و نزاع بین اندیشه‌های سنتی و دینی ایران، با آورده‌های علمی و فنی غربی، موجب شد تا افراد و جریان‌هایی از خاستگاه دین و سنت به مواجهه‌های ایجابی یا سلبی با این امر وارداتی بپردازند. مصادیق این مفهوم را می‌توان در مقاطعی از دوره پایانی قاجار و تمام سال‌های حکومت پهلوی یافت.

اما در خصوص پیشینه خاصِ آثار مربوط و متناظر به موضوع پژوهش حاضر، مرور در آثار موجود نشان می‌دهد که تاکنون درباره شیوه مواجهه علامه طباطبایی با گفتمان مارکسیسم، به‌عنوان گفتمان رقیب انقلاب اسلامی، پژوهش مستقلی صورت نگرفته است. اما آثار مرتبط و متناظر با برخی فروع مسئله قابل معرفی است:

ـ کتاب ***روشنفکران ایرانی و غرب، سرگذشت نافرجام بومی‌گرایی***، نوشته مهرزاد بروجردی، ۱۳۷۷؛ در فصل چهارم ین کتاب به مقابله علامه طباطبایی ـ و برخی از علما ـ با مکاتب فکری آن دوران اشاره می‌شود.

ـ کتاب ***اسلام، دموکراسی و نوگرایی دینی در ایران (۲۰۰۰ ـ ۱۹۵۳) از بازرگان تا سروش***، نوشته فروغ جهانبخش، ۱۳۸۵؛ این اثر در تلاش است تا نقش ظهور مجدد دین را در رابطه با مسئله پیچیده سازگاری اسلام و دموکراسی بررسی کند که در این بین به اندیشه شخصیت‌های مختلفی همچون علامه طباطبایی اشاره می‌شود.

ـ پایان‌نامه «بررسی تطبیقی خودبیگانگی از منظر کارال مارکس، علی شریعتی، علامه طباطبایی»، نوشته صدیقه خدادادی موسیری، ۱۳۹۶؛ در این پایان‌نامه دیدگاه علامه طباطبایی نسبت به از خودبیگانگی مطرح شده توسط کارال مارکس بررسی می‌شود اما اشاره‌ای به مواجهه گفتمانی بین علامه طباطبایی با گفتمان مارکسیسم ندارد.

الف) مبانی نظری اندیشه‌ها و کنش‌های علامه طباطبایی

در این قسمت با معرفی مبانی نظری علامه طباطبایی، کوشش می‌شود تا پشتیبانی نظری از ادعاهای مطرح در مقاله ارائه شود. محتوای این بخش نظری، به بخشی از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی علامه که در مواجهه با گفتمان مارکسیسم کاربرد جدی‌تری داشته، اختصاص یافته است. همچنین در ادامه خواهیم دید که بسیاری از مدعیات مقاله، با استناد به این مبانی مستدل می‌شوند.

۱. مبانی هستی‌شناختی علامه طباطبایی

علامه طباطبایی در حکمت، تبعیت بالایی از صدرالمتألهین دارد؛ با این وجود نوآوری‌های کارآمد و راهگشایی نیز در آثار ایشان به چشم می‌خورد. در این قسمت، از مجموع مبانی هستی‌شناختی علامه طباطبایی که عمدتاً در حکمت صدرایی نیز ذکر و تبیین شده‌اند، سه مبنای: واقع‌گرایی هستی‌شناختی، تشکیک وجود و اصل علیت معرفی می‌شوند.

یک. واقع‌گرایی هستی‌شناختی

نقطه آغاز هستی‌شناختی در اندیشه فلسفی علامه، اذعان به وجود واقعیت‌های عینی از جمله خود ما انسان‌ها است. اذعان به این واقعیت، مرز میان فلسفه و سفسطه یا رئالیسم و ایدئالیسم به‌شمار می‌رود. (طباطبایی، ۱۴۰۲: ۹؛ مطهری، ۱۳۸۴: ۶ / ۴۸۲) یعنی با خاموش کردن ترانه سفسطه می‌دانیم واقعیتی هست. (همان: ۳ / ۲۳) از این بین می‌فهمیم که از نظر علامه معلومات به دو دسته تقسیم می‌شود: معلومات واقعی و معلومات پنداری. دسته دوم منشأ نقصان در آگاهی‌ها و گرفتاری به مغالطات مختلف در مواجهه‌های مختلف است.

تشخیص این دو نوع واقعیت، کمک زیادی در مسایل سیاسی می‌کند. از نظر علامه واقعیت‌های خارجی یا مصنوع انسان‌اند یا اموری طبیعی هستند و کثرت مصادیق واقعیت‌ها باعث بوجود آمدن علایق و آراء متکثر می‌شود؛ در نتیجه نظام‌های سیاسی متنوع را بوجود می‌آورند. بنابراین در اندیشه علامه اگر آراء اکثریت مطابق با حق باشد، مورد پذیرش هست. (طباطبایی، ۱۴۹۰: ۴ / ۱۰۴ ـ ۱۰۳)

دو. تشکیک وجود

علامه طباطبایی مراتب مختلفی برای وجود قائل است و جهات گوناگونی نیز برای موجود مادی در نظر می‌گیرد. از نظر ایشان برای هر موجود طبیعی سه مرتبه وجود دارد: مرتبه طبیعت یا ماده، مرتبه تجرد مثالی و مرتبه تجرد عقلی. (طباطبایی، ۱۳۸۷ الف: ۱۲۰ ـ ۱۱۹) انسان با مرگ از مرتبه ماده به مرتبه مثال یعنی مرتبه برتر وجودی و سپس در سیری استکمالی و متعالی، به مرتبه تجرد عقلی منتقل می‌شود و هرگز پایانی برای انسان در عالم هستی وجود ندارد. این نوع نگاه به هستی، طبیعت را به‌طور کل و انسان را به‌عنوان بخشی از طبیعت، مرتبه‌ای از مراتب وجود می‌داند که مرگ و نابودی برای آن متصور نیست و لذا انسان محصور در این جهان نیست و در نتیجه برخلاف ادعای گفتمان مارکسیسم، جامعه و نهادهای سیاسی، تنها برای سعادت این جهانی انسان به وجود نیامده است (امیدی، ۱۳۹۶: ۷۶) و باید در تدوین قانون همه ابعاد وجودی انسان در آن لحاظ شده باشد؛ و این امر تنها در سایه استفاده از وحی و دین امکان‌پذیر می‌باشد.

سه. علیت در مراتب هستی

انسان بدون این که تردیدی داشته باشد، با شعور وجدان خدادادی می‌فهمد که سیر جهان هستی و گردش نظام آفرینش بدون استثناء بر قانون علیت و معلولیت استوار می‌باشد. (طباطبایی ۱۳۸۷ ب: ۱۲۴ ـ ۱۲۳) یعنی جهان هستی عالم اسباب و علل بوده و هیچ امری بدون علت اتفاق نمی‌افتد. البته همه علل نیز منتهی به اراده و قدرت خدای تعالی هستند و همه حوادث عالم، تابع اراده خداوند است. این معنایی از توحید است که در مبانی حکومت اسلامی مستقر و مؤثر است. چون انسان طبق مسیر طبیعی و فطری، به سوی سعادت حرکت می‌کند، باید راه او مسیری باشد که طبیعت و فطرت به‌سوی آن هدایت می‌کند و قوانین هم باید براساس فطرت طبعیت و حقیقت باشد و از همین‌جاست که قران کریم حکم و تشریع را در انحصار خداوند می‌داند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۲۴۳) تقابل این دیدگاه با گفتمان مارکسیسم، به وضوح قابل رؤیت می‌باشد، چراکه در نگاه مارکسیسم، برای جهان خالقی وجود ندارد و جهان براساس اصل دیالکتیک به مرحله ظهور و تکامل می‌رسد؛ و چیزی خارج از دایره جهان مادی نمی‌تواند وجود داشته و خالق و آفریننده آن باشد.

۲. مبانی معرفت‌شناختی علامه طباطبایی

از لحاظ تاریخی معرفت‌شناسی را به سه دوره پیش‌مدرن (عقلانیت)، مدرن (تجربه) و پسامدرن (شک‌گرایی) تقسیم نموده‌اند. (قزلسلفی، ۱۳۸۷: ۷۴ ـ ۷۲) این تقسیم‌بندی مبتنی بر پارادایم‌های غالب در معرفت‌شناسی غربی است و نظریه طباطبایی را نمی‌توان در هیچ‌یک از این پارادایم‌ها جا داد. چراکه علامه انحصار منابع معرفتی به منابع صرفاً حسی یا عقلی را نمی‌پذیرد و منابع مختلفی را برای معرفت در نظر می‌گیرد. (امیدی، ۱۳۹۶: ۸۷) در ادامه از مبانی معرفت‌شناختی علامه، کارآمدی ابزارهای معرفت که محل بحث جدی میان ایده‌آلیست‌های معرفتی و واقع‌گرایان معرفتی است، بیان می‌شود.

کارآمدی ابزارهای معرفت

الف) حس و تجربه

علامه اولین مبدأ علم و بازگشت همه علوم و ادراکات (حصولی) را به حواس و سپس علم به قضایای کلی را مسبوق به علم به محسوسات و جزئیات (با واسطه) می‌داند. ایشان برخلاف گفتمان مارکسیسم، معتقد است که حس نمی‌تواند همه معلومات را دربرگیرد و آنچه که از طریق حس به‌دست می‌آید، تنها بخشی از علوم بشری است. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲ / ۱۷، ۳۹ و ۴۱)

ب) عقل

علامه طباطبایی برای عقل ـ به‌عنوان عاملی برای شناخت ـ اعتبار و ارزش زیادی قائل است و آن را در فهم امور کلی، مادی و غیرمادی، مانند غالب مسائل مربوط به مبدأ و معاد، ریاضی و طبیعی، قابل اطمینان و محکم می‌داند. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵ / ۴۱۷)

ایشان حیات انسانی را حیات فکری می‌داند که در آن زندگی بشر به‌وسیله ادراک ـ که نام آن را فکر می‌نامد ـ سامان می‌گیرد و معتقد است که هر قدر فکر صحیح‌تر و کامل‌تر باشد، قهراً زندگی انسانی استوارتر خواهد بود، پس زندگی استوار ـ حال به هر سنتی که باشد و در هر طریقی که افتاده باشد، طریقی سابقه‌دار، یا بی‌سابقه ـ ارتباط کامل با فکر استوار دارد و زندگی استوار مبتنی و مشروط به داشتن فکر استوار است، حال هر قدر استواری فکری بیشتر باشد، استواری زندگی بیشتر و هر قدر آن کمتر باشد این نیز کمتر خواهد بود.

علامه طباطبایی در معرفی فکر صحیح که قرآن نیز به‌سوی آن فرامی‌خواند، می‌نویسد:

> ... قرآن عزیز آن را معین نکرده بلکه تشخیص آن را به عقل فطری بشر احاله نموده، چون عقل بشر در صورتی که آزادی خدادادیش محفوظ مانده باشد خودش آن فکر صحیح را می‌شناسد، تشخیص آن در نفوس بشر همواره ثابت و مرتکز است. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵ / ۴۱۵)

ایشان در تأیید سخنان خود همه را به تدبر به آیات قرآن فرامی‌خواند زیرا در قرآن خداوند متعال بشر را حدود سیصد مورد به «تفکر»، «تذکر» و یا «تعقل» دعوت نموده است؛ و معتقد است که قرآن به وجود عقل در نهاد انسان‌ها، به‌عنوان یکی از بهترین طریق رسیدن به رشد و کمال اذعان دارد. (همان) با این توصیف علامه طباطبایی شناخت را در اساس نهایی خود، فرایندی عقلانی می‌داند و به‌همین‌دلیل معتقد است که مشاهدات ما، بی‌تکیه بر استدلال و برهان، نه ارزشی دارد و نه مفید کلیت و قانون است. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۲ / ۱۵۷)

ج) وحی

در اندیشه علامه طباطبایی، اصطلاح وحی از تعابیری است که کاربردهای متعددی دارد. وحی گاهی، به معنای «ابزار شناخت»، در کنار حس، عقل و قلب به کار می‌رود؛ (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵ / ۱۲۷) گاهی منظور از آن نوعی معرفت (همان: ۲ / ۲۳) و گاهی نیز به‌عنوان «منبع معرفت‌های وحیانی» استعمال می‌شود. علامه برخلاف گفتمان مارکسیسم که وحی و دین را انکار می‌کنند، در تحقیقات خود در کنار روش عقلی، از روش نقلی که مبتنی بر وحی و الهام است، بهره می‌گیرد. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۶۱۹)

۳. مبانی انسان‌شناختی علامه طباطبایی

انسان‌شناسی در آثار علامه طبلاطبایی عمق و تنوع مسائل جدی را داراست. از میان مبانی انسان‌شناختی ایشان در این نوشتار، مخلوق حق‌تعالی بودن، دو ساحتی بودن، فطرت و سعادت ارائه می‌شود.

یک. انسان مخلوق ویژه حق تعالی

در نگاه فیلسوفان اسلامی، وجود انسان از سه حالت خارج نیست: یا معلول وجودی خارج از او است (که بر دو گونه است) و یا معلول وجود خویش است. قسم دوم محال است زیرا تقدم شیء برنفس لازم می‌آید. قسم اول خود بر دو گونه است: یا آن موجود همچون انسان معلول چیز دیگری است و آن نیز معلول ... که در این صورت تسلسل لازم می‌آید و یا اینکه آن موجود دارای وجوب وجود است و معلول چیز دیگری نیست که مطلوب حاصل است. بنابراین انسان معلول وجودی خارج از خود است که آن وجود قائم به ذات و واجب‌الوجود است؛ و چنین وجودی همان پرودگار یکتای آفرینش است. از نظر علامه انسان مخلوق پروردگار است و نه موجود تکامل یافته از موجودات دیگر که توسط مارکسیسم ادعا می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲ / ۱۱۲) ایشان برای اثبات این امر به آیات مختلفی از قرآن استدلال می‌کند. (حجرات / ۱۳؛ اعراف / ۱۸۹) این امر به معنای نفی نگرش مادی و تک‌ساحتی به حیات انسان و نفی رویکرد سکولار به مباحث سیاسی و اجتماعی نیز به شمار می‌رود.

دو. دو ساحتی بودن انسان

از نظر علامه و به پیروی از اندیشه اسلامی، انسان موجودی دو ساحتی است و مرکب از روح و جسم است و این دو، تا زمان مرگ با هم‌اند و بعد از مرگ روح باقی می‌ماند و به پروردگار خویش می‌پیوندد و جسم می‌میرد. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲ / ۱۱۳) به عبارت دیگر حقیقت انسان از بدن و نفس ترکیب شده است و این دو تا زمان مرگ با هم‌اند. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲ / ۱۱۳) دو ساحتی بودن حیات انسان، مقتضی ناظر بودن دین و سیاست به هر دو ساحت وجود آدمی است و این امر باید هم در عرصه تقنین و هم عرصه قضا، اجرا و الزام، مورد توجه قرار گیرد. (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱ / ۱۲۷)

سه. فطرت

علامه طباطبایی درباره فطرت و هدایت فطری می‌گوید:

> انسان از راه الهام تکوینی و هدایت فطری، به سلسله‌ای از معلومات و افکاری مجهز است که به واسطه آن، با جریان کلی آفرینش هم‌سو و با حرکت عمومی و استکمالی هستی هیچ‌گونه تضاد و منافاتی پیدا نمی‌کند و با آن الهام، اعتقاد به حق و عمل صالح را تشخیص می‌دهد. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱ / ۱۷۵)

به عقیده ایشان اگر فطرت آدمی سالم باشد، استعداد پذیرش اصول عقاید و کلیات شریعت الهی را دارد؛ ولی عقل فطری نمی‌تواند به‌تنهایی به جزئیت آن راه یابد. علامه راه‌یابی به جزئیات و تفصیل شرایع و عقاید حقه را نیازمند به هدایت خاص الهی می‌داند که از طریق نبوت صورت می‌گیرد. (همان: ۱۶ / ۲۸۱ ـ ۲۸۰)

به عقیده علامه، فطرت کمال انسانی را ـ که دین به‌سوی آن دعوت می‌کند ـ تشخیص می‌دهد؛ اما انسان این تشخیص را، برای بالفعل کردن آن کمال بالقوه، کافی نمی‌داند و لذا فطرت نیازمند یاری دین می‌داند. (همان: ۲ / ۲۷۷؛ ۵ / ۵۰۷)

به عبارت دیگر از نظر علامه انسان دارای فطرت است. بر این اساس انسان از راه الهام تکوینی و هدایت فطرت و خلقت الهی، واجد معلوماتی است که در زندگی ضامن سعادت وی است، (طباطبایی، ۱۳۴۲: ۴۴) همچنین اعتقاد به فطرت توحیدی انسان، نگرش الحادی موجود در مارکسیسم را رد می‌کند.

چهار. سعادت

سعادت دنیا و آخرت افراد جامعه فقط در سایه توحید و ارزش‌های اخلاقی و طهارت نفس در بستر زندگی اجتماعی صالح و از راه نبوت و هدایت الهی تأمین و حاصل می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲ / ۱۴۹) این

نگاه به سعادت و مسیر رسیدن به آن، با نظریه کمونیسم (مارکس، ۱۳۷۷: ۸۹) که توسط گفتمان مارکسیسم به‌عنوان پایان تاریخ و بهشت انسان از آن یاد می‌شود، در تقابل می‌باشد.

ب) مواجهه نظری علامه طباطبایی با گفتمان مارکسیسم

برای تبیین مواجهه نظری علامه طباطبایی با گفتمان مارکسیسم، از نظریه تفکر و اندیشه «گلن تیندر» (تیندر، ۱۳۹۸: ۸) استفاده خواهد شد. در نظریه گلن تیندر سؤالات اساسی در حوزه اندیشه و تفکر مطرح، و پاسخ آن از منظر اندیشمندان و گفتمان‌های مختلف ارائه می‌شود و در این بین تفاوت پاسخ و مواجهه گفتمان‌ها و اندیشه‌های مختلف تبیین و مورد واکاوی قرار می‌گیرد. با استفاده از این روش، سؤالات اساسی طرح و پاسخ آن از منظر علامه طباطبایی و گفتمان مارکسیسم ارائه می‌شود تا بدین‌وسیله مواجهه نظری علامه طباطبایی کشف و تبین گردد. سؤالات مطرح ناظر به سه اصل اساسی گفتمان مارکسیسم یعنی: ماتریالیسم تاریخی، ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم اقتصادی است که از قرار زیر می‌باشد:

۱. ماهیت تاریخ چیست؟ ۲. قوای محرکه تاریخ چیست؟ ۳. پایان تاریخ به چه شکلی می‌باشد؟ ۴. آیا تحولات اجتماعی مبتنی بر اصل تضاد است؟ ۵. آیا تضاد از شرایط حتمی جامعه است؟ ۶. آیا تضاد درونی در طبیعت می‌تواند نقش آفرینش‌گری داشته باشد؟ ۷. آیا تکامل جامعه باید براساس انقلاب باشد؟ ۸. در هندسه تأثیرگذاریِ نظام‌های فرهنگی سیاسی و اقتصادی بر یکدیگر، کدام نظام دارای قدرت بیشتر و در ارتباط متقابل با یک دیگر تأثیر گذارتر است؟

۱. ماهیت تاریخ

در پاسخ به پرسش از ماهیت تاریخ، دیدگاه‌های مختلفی مطرح است. دیدگاه کارال مارکس، مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی از شهرت فراوانی برخوردار است. ماتریالیسم تاریخی، به عنوان بن‌مایه و اساس اندیشه مارکس در خصوص هستی، انسان، جامعه و تاریخ می‌باشد. ماتریالیسم تاریخی یعنی اینکه تاریخ ماهیتی مادی دارد. به این معنی که اساس همه حرکات و جنبش‌ها و نمودها و تجلیات تاریخی هر جامعه، سازمان اقتصادی آن جامعه است. (مطهری، ۱۳۸۴: ۱۳ / ۶۱۲) در گفتمان مارکسیسم، سراسر تاریخ، چیزی جز ستیز میان دوطبقه ثروتمند و طبقه بینوا (داد به، ۱۳۸۰: ۲۸) نیست. به عبارت دیگر ماتریالیسم تاریخی عبارت از مادّی بودن هویت تاریخ و دیالکتیکی بودن حرکات آن است. (مطهری، ۱۳۸۴: ۶۱۴)

علامه طباطبایی برخلاف گفتمان مارکسیسم در پاسخ به پرسش از ماهیت تاریخ، ابتدا تقسیم تاریخ بشر توسط اندیشمندان به ادوار: عهد اساطیر، عهد مذهب، عهد فلسفه و عهد علم را ناصحیح قلمداد

می‌کند؛ (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱ / ۴۲۳) و سپس با استناد به آیات «اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» (بقره / ۳۶؛ اعراف / ۴) و «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (بقره / ۳۰) قائل به وجود یک واقعیت درباره ماهیت تاریخ یعنی «اختلاف» می‌شود. (امرائی، ۱۳۹۶: ۴۱)

ایشان در این موضوع می‌نویسد:

> موجود زمینی به خاطر اینکه مادی است، باید مرکب از قوایی غضبی و شهوی باشد، چون زمین‌دار تزاحم و محدودالجهات است و مزاحمات در آن بسیار می‌شود، این نحوه زندگی بالاخره به فساد و خون‌ریزی منجر می‌شد و اختلاف در بین نوع بشر وجود خواهد داشت. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱ / ۱۱۵)

علامه طباطبایی با تقسیم اختلاف به درونی و بیرونی، (همان: ۲ / ۱۲۴) نظریه «اصل تضاد» در گفتمان مارکسیسم ـ که پایه نظریه‌پردازی در این گفتمان است ـ را رد می‌کند. از نظر ایشان اختلاف فقط مربوط به قوای درونی نیست تا نظر گفتمان مارکسیسم در استفاده از اصل تضاد صحیح باشد. بلکه نوعی اختلاف بیرونی در بین انسان وجود دارد که دارای غلبه بیشتری در ماهیت تاریخ است (همان: ۱۳۰) و ماهیت تاریخ یک پدیده واقعی در جهان خلقت به نام «اختلاف» است و ماهیت تاریخ مبتنی بر ویژگی فطری خلقت، اعم از انسان و طبیعت است. (امرائی، ۱۳۹۶: ۴۲)

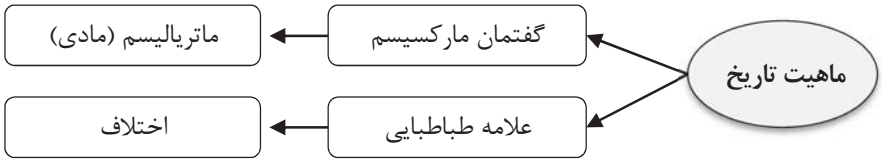

۲. محرک و پایان تاریخ

گفتمان مارکسیسم با طرح سؤال «عللی که موجب پیدا شدن افکار ما می‌شود، چیست؟» (ژرژپلیستر، ۱۹۴۶: ۱۰۵) محرک تاریخ را اقتصاد معرفی می‌کند و برای اثبات نظر خود این گونه استدلال می‌کند:

۱. تاریخ محصول انسان است؛ ۲. عمل انسان که سازنده تاریخ است، نتیجه میل انسانی است؛ ۳. این میل ناشی از افکار افراد است؛ ۴. این افکار انعکاس شرایط اجتماعی زندگی افراد است؛ ۵. این شرایط اجتماعی موجد طبقات و مبارزات طبقاتی است؛ ۶. طبقات، حاصل شرایط اقتصادی است. (همان: ۱۰۸ ـ ۱۰۶)

گفتمان مارکسیسم بعد از پاسخ به ماهیت و محرک تاریخ به این پرسش می‌رسد که جامعه آینده

(پایان تاریخ) که بر مبنای انقلاب پرولتاریا به وجود خواهد آمد، چگونه جامعه‌ای است؟ در پاسخ به این پرسش مارکس در دست‌نوشته‌های اقتصادی فلسفی «۱۸۴۴»، کمونیسم را معمای پاسخ‌یافته تاریخ معرفی می‌کند. (مارکس، ۱۸۴۴: ۶۹) کمونیسم هدف تاریخ و حلال تمام مشکلات و بهشت تمام‌عیاری بر روی کره خاکی می‌باشد که با تحقق آن و فرا رفتن از مالکیت خصوصی، انسان از هرگونه عامل بیگانگی فرا می‌رود و به هستی واقعاً انسانی خود، به‌صورت کامل بازگشت می‌نماید و تمام قابلیت‌های خود را شکوفا می‌سازد. با فرا رفتن از مالکیت خصوصی، انسان ذات انسانی خود را به‌صورت ملموس و محسوس و به‌صورت تام و تمام؛ یعنی به‌عنوان یک انسان کامل، مالک می‌شود.

از نظر مارکس در جامعه کمونیستی، شکاف میان منافع جمع و منافع خاص فرد برداشته می‌شود. به بیان دیگر «تضاد میان منافع فرد و نوع» راه‌حل نهایی خود را در کمونیسم می‌یابد. در جامعه کمونیستی به‌دلیل رخت بستن تضاد میان منافع فرد و جامعه، چیزی به نام دولت نیز وجود نخواهد داشت. (همان: ۱۹۵) از نظر مارکس با دگرگونی زیربنای اقتصادی، همه آنچه از جنس روبناست، از قبیل آگاهی، اخلاق، حقوق و... نیز دگرگون می‌شوند. بدین ترتیب، جامعه کمونیستی مبنای اخلاقی جدیدی خواهد داشت و ویژگی‌هایی همچون حرص، حسد و خودخواهی، اوصاف ابدی انسان نخواهند بود. در نتیجه، در جامعه‌ای که مالکیت خصوصی و ابزار خصوصی تولید، جای خود را به مالکیت اشتراکی و سازمان اجتماعی ابزار تولید بدهند، دیگر جایی برای این صفات نخواهد بود و شهروندان جامعه جدید، خوشبختی خود را در تلاش برای بهرورزی همگان می‌بینند. (سینگر، ۱۳۷۹: ۱۱۶ ـ ۱۱۴)

علامه طباطبایی با توجه به هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خود که قائل به وجود خالق و دوساحتی بودن انسان است، در پاسخ به سؤال از محرک و پایان تاریخ، عامل اصلی تکامل جوامع و جامعه انسانی را دین معرفی می‌کند. (امرائی، ۱۳۹۶: ۴۷؛ عبدالهی، ۱۳۹۲: ۱۲۵؛ عاشوری، ۱۳۹۷: ۱۱۵) مقصود علامه از دین عبارت است از:

روش خاصی از زندگی دنیا که هم صلاح زندگی دنیا را تأمین می‌کند و هم در عین حال، با کمال اخروی و زندگی دائمی و حقیقی در جوار خدای تعالی موافق است، در نتیجه چنین روشی ناگزیر است که در شریعتش قوانینی باشد که متعرض حال معاش ـ به قدر احتیاج ـ نیز باشد. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲ / ۱۲۹)

علامه با نقد نظر مارکسیسم‌ها درباره پایان تاریخ. در کتاب ***روابط اجتماعی در اسلام*** با استناد به آیات قرآنی، پایان تاریخ را غلبه و حاکمیت دین بر سراسر جهان می‌داند. ایشان با استناد به آیات «فَسَوْفَ يأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يحِبُّهُمْ وَ يحِبُّونَهُ» و «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۴ / ۱۵۹) معتقد است که استقرار اسلام در جهان، امری

شدنی و «لا بدّ منه» است، و خدای عزوجل هم طبق این نظریه و رهنمون عقل، این وعده را در کلام خود داده است. از نظر علامه هدفی که کارگاه آفرینش دنبال می‌کند، ناچار دیر یا زود به مرحله تحقق درمی‌آید. آن روز، روزی است که دین حق بر همه ادیان و سایر تفکرات غلبه خواهد کرد و اسلام به‌طور کامل ظهور می‌کند و بر سراسر جهان، حاکم خواهد شد. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۴۱ ـ ۱۴۰)

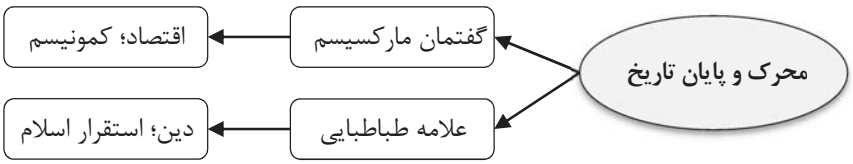

۳. اصل تضاد، حرکت، جهش و انقلاب

گفتمان مارکسیسم قائل به ماتریالیسم دیالکتیک است و با استفاده از این اصل به سؤالات (آیا تحولات اجتماعی مبتنی بر اصل تضاد است؟ آیا تضاد از شرایط حتمی جامعه است؟ آیا تضاد درونی در طبیعت می‌تواند نقش آفرینش‌گری داشته باشد؟ آیا تکامل جامعه باید براساس انقلاب باشد؟) پاسخ می‌دهد.

گفتمان مارکسیسم با استفاده از چهار اصل ماتریالیسم دیالکتیک چنین نتیجه می‌گیرند: اصل تضاد، حرکت‌آفرین است و نسبت به آن نقش آفرینش‌گری دارد. حرکت در جامعه مایه تغییرات کمی و تفاوت‌های جزئی مستمر در طول زمان است. آنگاه نوبت به اصل انقلاب و جهش می‌رسد، و جامعه با یک حرکت انقلابی از کمیت‌های جزئی به کیفیت جدید تبدیل می‌گردد. یعنی تضاد درونی جامعه، مایه حرکت و دگرگونی آن به‌سوی تکامل است. (سبحانی، ۱۳۷۸: ۳۱۵) از نظر مارکس تضاد را پایانی نیست. تضاد است که به تغییر می‌انجامد، چنانچه تضادهای جامعه فئودالی به سرمایه‌داری انجامید و سرمایه‌داری نیز حاوی تضادهای خود است که به تغییرات بعدی می‌انجامد. بدین‌گونه دیالکتیک به‌صورت نظریه تکامل تاریخی درمی‌آید. (رایت میلز، ۱۳۷۹: ۱۱۵) از نگاه مارکس تاریخ در حال تکامل است (مجتهدی، ۱۳۸۱: ۱۶ ـ ۱۳) البته این تکامل به‌وسیله اصل جهش و انقلاب کامل می‌شود. چراکه اصلاحات تدریجی هرگز به نتیجه نمی‌رسد و جای پیروی از رفورمیسم باید از مکتب انقلاب و جهش پیروی کرد. (ژرژپلیستر، ۱۹۴۶: ۱۲۰) یعنی تغییرات کیفی تدریجی نیست، بلکه سریع و جهش‌وار از حالتی به حالت دیگر است. (نیک آیین، ۱۳۹۱: ۶۰)

ماتریالیسم دیالکتیک (اصل تضاد، حرکت، جهش و انقلاب) سهم به‌سزائی در استدلال گفتمان مارکسیسم دارد. این گفتمان با استفاده از همین اصل، بحث خلقت و اعتقاد به خالقِ مستقل را انکار می‌کند. علامه طباطبایی در پاسخ به سؤال از تکامل تاریخ، حرکت تاریخ را هرچند از بدو پیدایش حرکتی

تکاملی و اشتدادی می‌داند (عبدالهی، ۱۳۹۲: ۱۲۴) ولی فرایند دیالکتیک که مارکسیست‌ها برای اثبات مدعی خود از آن استفاده کرده‌اند را به‌دلیل اینکه مرتبه اول توسط مرتبه دوم تکامل پیدا نمی‌کند و تکامل مرتبه اول منوط به تحقق مرتبه سوم است مردود می‌داند.

از نظر علامه اگر جریان مثلث سه‌گانه را بپذیریم، باید مرتبه اول توسط مرتبه دوم تکامل یابد و نیازی به تحقق مرتبه سوم نیست. چون مرحله دوم نمی‌تواند عدم مطلق باشد، بلکه امر اثباتی است و موجب تکامل مرحله اول می‌گردد. در ضمن تحقق مرتبه سوم، کمالی فوق کمال مرتبه دوم محسوب می‌شود و بنا بر تعبیر حکمای اسلامی، مرتبه قبلی باید قوه مرتبه بعدی باشد و مرتبه فعلیت مرتبه پیشین باشد. حرکت شیء از قوه به فعلیت، کمال او است. پس تکامل، برخلاف نظر دیالکتسین‌ها، بیش از دو مرحله قوه و فعل نیاز ندارد که هر دو امر نیز وجودی هستند. (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۴ / ۹۵ ـ ۹۴) علامه طباطبایی درباره نظر مارکسیسم‌ها که مدعی هستند «اسلام متضمّن عقاید متضاد خود نیست، پس باعث توقف سیر تکاملی جامعه می‌شود» می‌نویسد:

> در مکتب ماتریالیسم دیالکتیک خلط عجیبی به‌کار رفته است؛ چون عقاید و معارف انسانیت دو نوعند: یکی آن عقاید و معارفی که به دست خوش تحوّل و دگرگونی می‌شود و همپای تکامل بشر تکامل پیدا می‌کند و آن عبارت است از: علوم صناعی {...}؛ نوعی دیگر معارف و عقایدی است که دچار چنین تحوّلی نمی‌شود، هرچند که تحوّل به معنایی دیگر را می‌پذیرد و آن عبارت از معارف عامّه الهیه‌ای است که در مسائل مبدأ و معاد و سعادت و شقاوت و امثال آن احکامی قطعی و متوقّف دارد؛ یعنی احکامش دگرگونگی و تحوّل نمی‌پذیرد؛ هرچند که از جهت دقت و تعمّق، ارتقا و کمال می‌پذیرد. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴ / ۱۷۶)

برخلاف گفتمان مارکسیسم، علامه معتقد است که همیشه لازم نیست تا مجتمع بشری سیر تکاملی خود را به‌صورت انقلاب و جهش بگذراند بلکه در برخی موارد تحوّل‌های تدریجی و تکامل روزبه‌روز در طریق استفاده از مزایای زندگی، امکان‌پذیر است و این تحوّل نیز با بحث‌های علمی و پیگیری و تطبیق عمل بر علم حاصل می‌شود و اسلام هم به هیچ وجه جلوی آن را نگرفته است.

ارائه نظریه تکامل تدریجی جامعه به‌معنای کناره‌گیری فلسفه سیاسی علامه طباطبایی از صحنه سیاسی و اجتماعی یک کشور نیست، چراکه اندیشه سیاسی علامه طباطبایی تحولی آرام از «اندیشه اصلاحی» به «اندیشه انقلابی» است. (امیدی، ۱۳۹۶: ۱۴۰) از نظر وی دین اسلام برای اصلاح جامعه و تحقق عدالت و از بین بردن ظلم و ستم، سه راهکار با روش تدریجی ارائه داده است:

ـ روش دعوت و ارشاد؛

ـ روش مقاومت مسالمت‌آمیز و سلبی؛

ـ روش جهاد و مبارزه. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴ / ۱۶۴)

بنابراین قیام و انقلاب در صورت امکانِ شرایط، باید مورد توجه قرار گیرد.

مسئله دیگری که در ماتریالیسم دیالکتیک مورد توجه جدی علامه طباطبایی قرار گرفته است، بحث «قدرت آفرینش‌گری (تضاد درونی اشیاء)» می‌باشد. مارکس با استفاده از مثلث «تز، آنتی‌تز و سنتز» هگل تمام تحولات و تبادلات جهان و پیدایش کمالات و فعلیات در طبیعت را از این طریق توجیه می‌کند و وابستگی جهان ماده به جهان دیگر را امری موهوم و پنداری قلمداد می‌کند. او مدعی است که تضاد در پدیده‌ها در خودگردانی جهان ماده کافی بوده و اصلاً نیازی به وابستگی به جهان دیگر و دخالت عناصر غیبی نیست. گفتمان مارکسیسم با تأثیرپذیری از فویر باخ، موضوع خالقیت خدا و مخلوقیت جهان را افسانه‌ای بیش نمی‌داند. (کاپلستون، ۱۳۷۰: ۷ / ۳۰۷) از نظر آنها برای جهانی که خودش را خلق می‌کند، دیگر نیازی به خالق نیست. (پیتر، ۱۳۶۰: ۲۹) با تکیه بر همین مبانی، مارکس مدعی است که نظریه تناسل (توالد) خود به خود، تنها طریقه رد عملی نظریه خلقت است (همان) در نتیجه مارکس دین را نیز ساخته دست بشر می‌داند؛ از نظر او انسان سازنده دین است و نه دین سازنده انسان. (همان: ۲۶۳)

علامه در مواجهه با این نوع نگاه گفتمان مارکسیسم، به مبحث فاعلیت خدا در نظام هستی پرداخته است. ایشان در تعریف علت فاعلی: «هی التی تفیض وجود المعلول و تفعله» (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۸۹) جایی برای فاعلیت غیر خداوند باقی نمی‌گذارد و مقام علت فاعلی را منحصر به خداوند می‌داند و علت فاعلی را هستی‌بخش معرفی می‌کند. (همان: ۲۲۶) از نظر ایشان، خداوند ایجادگر هر چیزی است که نصیبی از وجود و تحقق دارد. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۷ / ۱۹۴) اشیاء فعل الهی و مخلوق او هستند و با وجود و صفات وجود خود، از وجود و صفات او حکایت می‌کنند. (همان) خلقت موجودات تنها به زمان انشاء آنها خلاصه نمی‌شود، بلکه همه خلایق هر لحظه محتاج خلقت جدید می‌باشند. مثل نورانیت یک مکان توسط منبع نور که اگر لحظه‌ای این منبع نور خاموش شود، ظلمت همه‌جا را فرا می‌گیرد. (همان: ۱۴ / ۱۶۸)

علامه طباطبایی در تقابل اشکار با گفتمان مارکسیسم، در تفسیر آیه «هو العلی العظیم»، (بقره / ۲۵۵) برای نظام هستی معبود و صانعی یگانه اثبات می‌کند. معبودی که تمام حیات و ممات از اوست. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲ / ۵۱۳) جهان کار و آفریده اوست. (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۵ / ۱۴۵) خدا منشأ وجودی نظام هستی است. جهان و نظام هستی، آفریده خداوند است. نه‌تنها جهان هستی مخلوق خداست بلکه انسان نیز آفریده مستقیم خداوند می‌باشد.

در اندیشه علامه نظریه تناسل مردود است چراکه با توجه به آیات: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى». (حجرات / ۱۳) «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ». (نساء / ۱) نسل انسان یک نوع مستقل و منفرد می‌باشد که از نوع دیگر جدا نشده و از روی قانون تطوّر و تکامل طبیعی به وجود نیامده، بلکه آفریده مستقیم الهی است. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۳ / ۱۵۸)

موضوع مواجهه	علامه طباطبایی	گفتمان مارکسیسم
سیر اصلاح جامعه	۱. روش دعوت و ارشاد ۲. روش مقاومت مسالمت‌آمیز و سلبی ۳. روش جهاد و مبارزه	فقط جهش و انقلاب
خالق هستی	خداوند	اصل تضاد
خلقت انسان	آفریده مستقیم الهی	طبق قانون تکامل
دین	فرستاده شده از طرف خالق هستی	ساخته بشر
اسلام	معارف دو نوع است که اسلام در نوع اول (مانند علوم صناعی) تکامل و عقاید متضاد را قبول دارد.	چون متضمن عقاید متضاد خود نیست و قابل تکامل نمی‌باشد، پس مردود است.
جهان هستی	همه خلایق هر لحظه محتاج خلقت جدید از سوی خالق خود هستند.	موجودات نیاز و وابستگی به جهان دیگر و دخالت عناصر غیبی ندارند.

۴. زیربنای جامعه (ماتریالیسم اقتصادی)

بررسی تأثیر متقابل هر یک از نظام‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به‌عنوان خرده‌نظام‌های یک نظام اجتماعی، از دیرباز مورد توجه صاحب‌نظران و اندیشمندان بوده، و هریک از صاحب‌نظران و گفتمان‌ها درصدد پاسخ به سؤال از زیربنای جامعه برآمده‌اند. گفتمان مارکسیسم در پاسخ به سؤال از زیربنای جامعه، اقتصاد را زیربنای مناسبات اجتماعی و همچنین خرده‌نظام‌های اجتماعی و سیاسی را نشئت گرفته از آن می‌داند. (کاشیان و احمدزاده، ۱۳۹۸: ۹۷)

مارکس جامعه را به بنایی تشبیه می‌کند که زیربنا و شالوده آن را قوای اقتصادی و روبنای آن را (یعنی خود بنا را) افکار و آداب و رسوم و نهادهای قضایی، سیاسی، مذهبی و غیره تشکیل می‌دهد. همان طور که وضع یک ساختمان به وضع پی و اساس آن بستگی دارد، اوضاع اقتصادی (روابط تولیدی) نیز به اوضاع فنی وابسته است. همچنین چگونگی افکار و رسوم و نظام سیاسی نیز هریک تابع وضع اقتصادی است. (پیتر، ۱۳۶۰: ۳۳) از نظر استالین، موجودیت مادی جامعه و شرایط زندگی مادی جامعه، افکار جامعه و نظریات و آراء و اوضاع سیاسی آن را تعیین می‌کند و می‌سازد. (حجتی کرمانی، ۱۳۵۴: ۱۹ ـ ۱۸) در

نظام فکری مارکسیسم، «اقتصاد» نقش بنیادی‌تر و تعیین‌کننده‌تری نسبت به سیاست و فرهنگ دارد. این همان اصطلاح «چیرگی» یا غالب بودنی است که انگلس و آلتوسر به کار می‌برند. مارکس و انگلس با استفاده از این مدل می‌خواهند بگویند که اقتصاد در تعیین ساختارهای جامعه نسبت به سیاست یا فرهنگ نقش عمده‌تری دارد؛ یعنی اقتصاد به‌عنوان یکی از چندین عامل وابسته به هم، به لحاظ تاریخی قوی‌تر و به لحاظ تبیینی اصلی‌تر از بقیه است.

علامه طباطبایی در پاسخ به سؤال از زیربنای جامعه، ابتدا به بررسی میزان تأثیرپذیری فرد از اجتماع و بالعکس پرداخته است. از نظر گفتمان مارکسیسم و طبق اصل ماتریالیسم اقتصادی، فرد کاملاً متأثر از جامعه و شرایط اقتصادی می‌باشد. علامه طباطبایی با نقد این دیدگاه، تأثیرات و تأثرات فراوانی را در روابط میان فرد و جامعه به‌صورت هم‌زمان قائل است. در نگاه علامه، تک‌تک افراد یک جامعه قادر خواهند بود که در نوع حرکت جامعه و سعادت یا شقاوت خود و جامعه، نقش‌آفرین باشند؛ از طرفی اجتماع نیز توان تأثیرگذاری بر افراد خود را داشته و می‌تواند مسیر حرکت افراد را تعیین کند. (جلال‌وند، ۱۳۹۸: ۲۲۸)

جامعه و جامعه‌ساز بودن دین اسلام از دیگر موضوعاتی است که علامه طباطبایی در ادامه این مباحث دنبال می‌کند. از نگاه ایشان برای رسیدن به پاسخ سؤال باید درباره اساس و پایه‌ای که جامعه اسلامی روی آن ساختمان بنا می‌شود، صحبت کنیم؛ یعنی به سراغ فطرت و خلقت می‌رویم، چراکه در نظر یک خداشناس، دستگاه آفرینش براساس اراده خدا می‌گردد و نظم را در این کاخ عظیم، خدا برقرار و استوار کرده است. جامعه اسلامی نیز باید بر همین اساس استوار گردد؛ باید زیربنای سازمان اجتماع بشری «اراده[1] خدا» باشد. اسلام در پی‌ریزی این بنای عظیم نیز از خلقت سرمشق گرفته و جامعه‌ای ساخته است که همانند تمام عوالم ـ از کوچک و بزرگ ـ با اراده خدا بچرخد. در تمام نظامات اجتماعی اسلامی، خدا حاکم است و محور قوانین کلی و جزئی این آیین، اراده تشریعی الهی است؛ تا آن‌جاکه حتی احساسات و عواطف قلبی انسان با اراده خدا هم‌آهنگ است. بنابراین زیربنای جامعه اسلامی، توحید و یکتاشناسی است؛ همچنان‌که زیربنای ساختمان جهان نیز بر آن است. (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۲۵)

نگاه علامه طباطبایی در کلام شاگردش علامه مطهری هم متبلور شده است. در نگاه شهید مطهری قرآن به حکم اینکه برای انسان فطرت قائل است، شرایط طبقاتی را عامل جبری یک فکر و یک عقیده نمی‌شمارد. انسان محکوم به اندیشه طبقاتی نیست، می‌تواند بر ضدّ منافع طبقاتی خود شورش کند. این خود دلیل بر این است که مسئله زیربنا و روبنا (مدعای مارکسیسم) خرافه‌ای بیش نیست. البته این به

---

۱. تشریعی.

این معنی نیست که وضع مادّی و وضع فکری در یکدیگر تأثیر ندارند، از یکدیگر بیگانه و در یکدیگر غیرمؤثرند، بلکه به‌معنی نفی زیربنا بودن یکی و روبنا بودن دیگری است. (مطهری، ۱۳۹۵: ۲ / ۱۲۰)

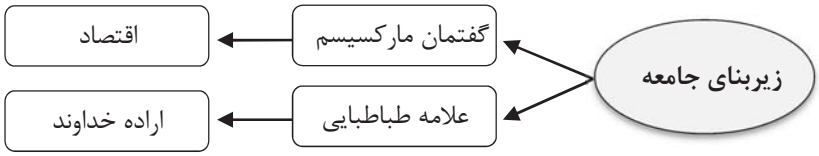

ج) مواجهه عملی علامه طباطبایی با گفتمان مارکسیسم

طبق بررسی مقاله حاضر، علامه طباطبایی در تشکیل و تناوردگی حلقه‌های فکری «اصول فلسفه و روش رئالیسم، مرجعیت و زعامت، حلقه کربن، تفسیر المیزان و انجمن نویسندگی» نقش اساسی داشته است. این حلقات از مهم ترین تشکل‌ها و گروه‌های فکری است که علامه طباطبایی در تشکیل و ساختار آنها نقش داشته است. (اسماعیلی، ۱۳۹۸: ۴۰) علامه با شرکت در این حلقات و تبیین ابعاد اجتماعی و سیاسی اسلام در آن حلقه‌ها، عملاً با گفتمان‌های رقیبان انقلاب اسلامی ازجمله گفتمان مارکسیسم مقابله کرده است.

۱. حلقه اصول فلسفه و روش رئالیسم

مهمترین برخورد علامه با گفتمان‌های رقیب انقلاب اسلامی همچون مارکسیسم، در حلقه موسوم به اصول فلسفه و روش رئالیسم انتشار یافته است. ایشان در این حلقه، مقایسه فلسفه قدیم و جدید را شروع و فلسفه کمونیستی را رد و فلسفه اروپائیان را نقد کرده است (واعظزاده خراسانی، ۱۳۶۰: ۳۲۹ ـ ۳۲۶) در ترسیم نقش این حلقه فلسفی در کمک به گفتمان انقلاب اسلامی ایران، برای فائق آمدن بر گفتمان‌های رقیب، ذکر این نکته بسیار حائز اهمیت است که بیشتر کادرهای فکری و ایدئولوژیک اسلامی انقلاب ۵۷ ایران، برای نخستین‌بار در این محفل (۱۳۳۲ ـ ۱۳۲۶) دور هم گرد آمداند. افزون‌براین، در این حلقه است که درک لیبرالی و مارکسیستی از آزادی از سوی علامه طباطبایی مورد نقد قرار گرفت و درک فلسفی از آزادی در اسلام بر پایه نظریه ادراکات اعتباری ارائه گردید. (یزدانی مقدم، ۱۳۹۰: ۹۵)

۲. حلقه تفسیر قرآن کریم

علامه در ***تفسیر المیزان*** که شاکله کلی آن در جلسات قرآن پی‌ریخته می‌شود، به نقد سلطنت مطلقه و مشروطه پرداخت و کوشید با تبیین اسطوره «ملک اجماعی»، «حکومت اجتماعی دینی» و «نظام

اعتباری جمهوری»، به مفاهیم مختلفی ازجمله مفهوم، آزادی، دموکراسی در اسلام و غرب، بپردازد. بیشتر کادرهای فکری و ایدئولوژیک انقلاب اسلامی ایران در کلاس‌های تفسیر علامه شرکت داشته‌اند. افرادی چون شهید محمد رضا سعیدی، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی، سید علی خامنه‌ای و ... که جملگی شاگردان تفسیر علامه طباطبایی و از حامیان جدی حرکت امام خمینی بوده‌اند. (جعفریان، ۱۳۹۰: ۱۵۷ ـ ۱۵۴) انس شدید مطهری با ***تفسیر المیزان*** و مراجعات مکرر وی به این تفسیر در حوزه مباحث حکومت، صراحتاً از نقش جلسات تفسیری علامه در شکل‌دهی به اندیشه‌های شاگردان انقلابی‌اش خبر می‌دهد. (واعظزاده خراسانی، ۱۳۶۰: ۳۴۱) ازاین‌رو می‌توان جلسات قرآن و تفسیر المیزان علامه را از متون پایه جهت درک مفاهیم اساسی در گفتمان انقلاب اسلامی به‌شمار آورد.

۳. حلقه پژوهش و تألیف اثر

در سال ۱۳۳۰ که حملات و تبلیغات مادی‌گری در ایران رواج یافت، کمتر مقاله دینی یافت می‌شد که بتواند پاسخ‌گوی احتیاجات روز باشد. در این شرایط، علامه طباطبایی انجمنی متشکل از فضلای آن روز حوزه به وجود آورد و از آنان تقاضا کرد تا مقالاتی در موضوعات مختلف بنویسند. (سبحانی، ۱۳۶۱: ۶۷) علامه طباطبایی با تقویت نویسندگی و پژوهش و تحلیل در سبک جدید، این امکان را برای طلاب و فعالان مذهبی ـ سیاسی همچون مطهری، بهشتی و سایرین فراهم ساخت تا بتوانند از منظر عقلی ـ اجتماعی، نقش خود را در تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی، سیاسی و دینی و به‌طور مشخص، شرح و معنابخشی به مفهوم نوظهور جمهوری اسلامی، ایفا کنند. از سوی دیگر ایشان هم‌زمان از مؤسسات آموزشی اسلامی جدیدی هم‌چون مدرسه حقانی و نشریات مهم حوزوی هم‌چون مکتب اسلام و مکتب تشیع (جعفریان، ۱۳۹۰: ۲۴۷ ـ ۲۲۷) حمایت فکری می‌کرد برخی از آثار علامه در همین مؤسسات آموزشی تدریس می‌شد و به طبع می‌رسید. اما بررسی فهرست و محتوای آثار علامه نشان می‌دهد که او برای طیف متنوعی متن نوشته است؛ برای طلاب (کتاب ***اصول فلسفه و بدایه***)، نوجوانان (کتاب ***تعالیم اسلام***)، دانشجویان و دانشگاهیان (کتاب ***ولایت و زعامت در اسلام***)، مخاطبان غیر ایرانی (کتاب ***قرآن در اسلام و شیعه در اسلام***) و برای عامه مردم (***بررسی‌های اسلامی***)؛ ازاین‌رو باید بعد نویسندگی و پژوهشی و حلقه‌هایی که علامه تشکیل داده بودند را یکی از مهم‌ترین سازوکارهای اجتماعی پیوند اجتماعی اندیشه علامه طباطبایی در ابواب مختلف با گفتمان انقلاب اسلامی دانست.

۴. حلقه مرجعیت و زعامت

حلقه مرجعیت و زعامت که در سال‌های ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۰ تشکیل شد، یکی از دیگر حلقه‌های فکری ـ

اجتماعی است که پیوند اندیشه علامه طباطبایی با گفتمان انقلاب اسلامی را عیان می‌سازد؛چراکه اصحاب این حلقه (بازرگان، طالقانی، مطهری و بهشتی) و مقالات آنان که در قالب کتابی با عنوان «مرجعیت و زعامت» به طبع رسید، نقش مهمی در تبیین نظام اجتماعی ـ سیاسی شیعه و جریان پیش‌برنده گفتمان انقلاب اسلامی ایفا کردند. در این مقالات است که نظریه‌پردازان انقلاب اسلامی به مقایسه مفاهیم مختلف در نظام سیاسی اسلام و روش کمونیستی و لیبرالیستی پرداختند. (اسماعیلی، ۱۳۹۸: ۶۴) همچنین در این مجموعه مقالات است که علامه اختلاف ظریف و مهم خود با مهندس بازرگان را درباره دموکراسی و آزادی از دیدگاه اسلام آشکار کرد. علامه برخلاف مقاله بازرگان (با عنوان انتظارات مردم از مراجع)، به‌صراحت از ناسازگاری اسلام و دموکراسی سخن گفت (طباطبایی، ۱۳۴۱: ۱۰۰ ـ ۷۱) که این اختلاف در سر انتخاب میان طرح «جمهوری اسلامی» و «جمهوری دموکراتیک اسلامی» بین شاگردان علامه (مطهری و بهشتی) با بازرگان دنبال شد.

۵. مذاکرات علمی با هانری کربن

علامه طباطبایی مدت‌ها در جمع موسوم به حلقه هانری کربن یا حلقه تأویل که در تهران برگزار می‌شد، شرکت داشت. (شایگان، ۱۳۷۱: ۵۸) بعد از پیروزی انقلاب، مسئله محوری جلسات علامه با هانری کربن و گفتگوهای طولانی مدت این دو، بیش از هر چیز «بحران معنویتِ جهان امروز» معرفی شده است؛ اما این گزارش دقیقی نیست، چراکه بخش مهمی از مذاکرات علامه و هانری کربن به تبیین اندیشه اجتماعی و سیاسی اسلام اختصاص داشته است. بخش مهمی از این مذاکرات در مجله مکتب تشیع با مدیریت هاشمی رفسنجانی به طبع رسید. با توجه به صبغه سیاسی ـ مذهبی این مجله، و شخصیت مبارز هاشمی رفسنجانی، این موضوع نیز به‌نحوی به پیوند اندیشه علامه با گفتمان انقلاب اسلامی خبر می‌دهد.

نتیجه

تحولات اجتماعی ـ سیاسی معاصر ایران به رهبری مردان بزرگی همانند امام خمینی، علاوه بر تغییر نهادهای سیاسی، حاصل دگرگونی و مواجهه عالمانه صاحبان اندیشه می‌باشد. شناخت دقیق این تحولات نیازمند معرفت به مبانی و اندیشه این اندیشمندان در مواجهه با اندیشه‌ها و آرای مخالفان و رقیبان است. تلاش درخور تحسین علامه طباطبایی به‌عنوان متفکری جامع و برجسته در جهان اسلام، هم در سویه مواجهه و هم چالش با گفتمان مارکسیسم قابل سنجش و ارزیابی می‌باشد.

علامه طباطبایی از یک‌سو با نقد گفتمان‌های ماتریالیستی از طریق بحث در مبانی و ادبیاتی که برای مطالبات سیاسی و اجتماعی تولید کرده بودند و از سوی دیگر با بازتولید گفتمان اسلامی و ادبیات درون

دینی مطابق نیازها و تحوالات اجتماعی جدید، با اتکای به منابع اصیل اسلامی و میراث فلسفی اسلامی، به مواجهه با این گفتمان رقیب انقلاب اسلامی پرداخته است. به‌عبارتی ایشان یک مواجهه فکری و معرفت‌شناسی با نقد مبانی معرفت‌شناسی و بازخوانی و بازتعریف مسایل مهم معرفت‌شناسی و اجتماعی و اندیشه سیاسی اسلام کرده است. همچنین علامه طباطبایی در کنار مباحث نظری، در تشکیل و تناوردگی حلقه‌های فکری «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، «مرجعیت و زعامت»، «حلقه کربن»، «تفسیر المیزان و انجمن نویسندگی» نقش اساسی داشته است. این حلقات از مهم‌ترین تشکل‌ها و گروه‌های فکری است که علامه طباطبایی در تشکیل و ساختار آنها نقش داشته است. علامه با شرکت در این حلقات و تبیین ابعاد اجتماعی و سیاسی اسلام در آن حلقه‌ها، عملاً با گفتمان‌های رقیب انقلاب اسلامی به مقابله پرداخته است.

اگر این مواجهه نظری و عملی علامه در ابعاد گسترده رخ نمی‌داد، حرکت بزرگ اسلامی نمی‌توانست در زمان موج فراگیر و پرشتاب گفتمان‌های پی انقلاب ـ مانند مارکسیسم ـ رخ نماید و جان و جهانی را بنماید مبنی بر این‌که کرامت انسان را در اتصال به ملکوت و رهایی او را در آویختن به پیام وحی می‌داند. این هنگامی ممکن و میسر می‌شد که جامعه بدیعی براساس اندیشه اسلامی ترسیم و ارائه شود و این امر در آثار مختلف علامه قابل پی‌گیری می‌باشد. علامه طباطبایی با کمک شهید مطهری شارح کتاب ***اصول فلسفه و روش رئالیسم***، توانست سازمان‌یافته‌ترین و تئوریک‌ترین جریان رقیب انقلاب اسلامی را از حیث نظری و گفتمانی شکست دهد.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

۱. اسماعیلی، محمدجواد، ۱۳۹۸، «علامه طباطبایی و تکوین دال آزدی در گفتمان انقلاب اسلامی ۵۷ ایران»، ***راهبرد فرهنگ***، ش ٤٦، ص ۷۲ ـ ٤۲.

۲. امرائی، ایوب؛ مریم نظربیگی و محمدرضا حسینی، ۱۳۹٦، «تفسیر المیزان و قرائتی دیگر از فلسفه تاریخ جهت پیشرف اجتماع»، ***نشریه اسلام و مطالعات اجتماعی***، ش ۱۸، ص ۵۵ ـ ۳۲.

۳. امیدی، مهدی، ۱۳۹٦، ***مردم و حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی***، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.

٤. ای. اچ. کار، ۱۳۵۱، ***تاریخ چیست؟***، ترجمه حسن کامشاد، تهران، خوارزمی.

۵. پیتر، آندره، ۱۳٦۰، ***مارکس و مارکسیسم***، ترجمه ضیائیان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

٦. تیندر، گلن، ١٣٩٤، ***تفکر سیاسی***، ترجمه محمود صدری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
٧. جعفری، محمدتقی، ١٣٨٧، ***تاریخ از دیدگاه امام علی***علیه‌السلام، تهران، پیام آزادی.
٨. جعفریان، رسول، ١٣٩٠، ***جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران: از روی کار آمدن محمدرضاشاه تا پیروزی انقلاب اسلامی (١٣٥٧ ـ ١٣٢٠)***، قم، نشر مورخ.
٩. جلالوند، مهدی، ١٣٨٨، «بازشناسی نسبت فرد و جامعه به‌مثابه مبنای هستی‌شناسانه در آرای اجتماعی علامه طباطبایی»، ***نشریه پژوهش‌های هستی‌شناختی***، سال هشتم، ش ١٦، ص ٢٣٠ ـ ٢٠٩.
١٠. حجتی کرمانی، علی، ١٣٥٤، ***از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم***، تهران، جهان آراء.
١١. حسن‌زاده، علی، ١٣٨٩، ***فلسفه تاریخ از دیدگاه اسلام***، قم، زائر.
١٢. حکیم، محمدباقر، ١٣٨٧، ***جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم***، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
١٣. دادبه، اصغر، ١٣٨٠، ***کلیات فلسفه***، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.
١٤. دورانت، ویلیام جیمز، ١٣٧١، ***لذات فلسفه***، ترجمه کعباس زریاب، تهران، آموزش وپرورش.
١٥. رایت میلز، چارلز، ١٣٧٩، ***مارکس و مارکسیسم***، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، خجسته.
١٦. روزنامه رسالت، ١٣٨٠/٩/٥، ص ٦، از بیان سید عبد الباقی طباطبائی.
١٧. سبحانی، جعفر، ١٣٧٨، ***فلسفه اسلامی و اصول دیالک تیک***، قم، مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق علیه‌السلام.
١٨. سینگر، پیتر، ١٣٧٩، ***مارکس***، ترجمه محمد اسکندری، تهران، نشر نی.
١٩. شایگان، داریوش، ١٣٧١، ***آسیا در برابر غرب***، تهران، باغ آیینه.
٢٠. طباطبایی، سید محمدحسین، ١٣٤٢، ***اسلام و اجتماع***، بی‌جا، بی‌نا.
٢١. طباطبایی، سید محمدحسین، ١٣٦٤، ***اصول فلسفه و روش رئالیسم***، تهران، صدرا، چ ٢.
٢٢. طباطبایی، سید محمدحسین، ١٣٨٧، ***رسالت تشیع در دنیای امروز***، قم، بوستان کتاب.
٢٣. طباطبایی، سید محمدحسین، ١٣٨٧، ***مجموعه رسائل (علامه طباطبائی)***، ٣ جلدی، قم، بوستان کتاب.
٢٤. طباطبایی، سید محمدحسین، ١٣٨٨، ***انسان از آغاز تا انجام***، قم، بوستان کتاب، چ ٢.
٢٥. طباطبایی، سید محمدحسین، ١٣٨٩، ***روابط اجتماعی در اسلام***، ترجمه محمدجواد حجتی کرمان، قم، بوستان کتاب.
٢٦. طباطبایی، سید محمدحسین، ١٣٩٠، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، ٢٠ جلدی، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چ ٢.

۲۷. طباطبایی، سید محمدحسین، ١٤١٦ق، ***نهایة الحکمه***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چ ۱۲.

۲۸. عاشوری، محمدهادی و سید محمدکاظم علوی، ۱۳۹۷، «عملکرد فطرت به مثابه محرک تاریخ در فلسفه تاریخ علامه طباطبایی»، ***دو فصلنامه علمی پژوهشی حکمت صدرایی***، سال هفتم، ش ۱، ص ١١٦ ـ ١٠٧.

۲۹. عبدالهی، یحیی و احمد رهدار، ۱۳۹۲، «محرک تاریخ از دیدگاه علامه طباطبایی»، ***نشریه نظریه‌های متفکران مسلمان***، ش ٤، ص ۱۲۹ ـ ۱۱۱.

۳۰. کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۰، ***تاریخ فلسفه***، ترجمه امیر جلال/ الدین اعلم، تهران، سروش، چ ۲.

۳۱. کاشیان، عبدالحمید و ایمان احمدزاده، ۱۳۹۸، «نظریه زیربنا ـ روبنا خاستگاه، اهمیت و بررسی ریشه خلأ نظریه‌پردازی در میان پیشگامان اقتصاد اسلامی (با تأکید بر آراء شهید صدر و شهید مطهری)، ***نشریه پژوهش‌های اجتماعی اسلامی***، ش ۱۱۹، ص ١١٦ ـ ٨٧.

۳۲. مارکس، کارال، ۱۳۷۷، ***دست‌نوشته‌های فلسفی و اقتصادی ١٨٤٤***، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، نشر آگه.

۳۳. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۷، ***اصول فلسفه و روش رئالیسم***، تهران، صدرا.

٣٤. مطهری، مرتضی، ۱۳۹۵، ***مجموعه آثار***، تهران، صدرا.

۳۵. نیک آیین، ۱۳۹۱، ***ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخ***، بی‌جا، بی‌نا.

٣٦. واعظزاده خراسانی، محمد، ١٣٦٠، ***سیری در زندگی علمی و انقلابی استاد شهید مرتضی مطهری***، تهران، سازمان انتشارات وآموزش انقلاب اسلامی.

۳۷. یزدانی‌مقدم، احمدرضا، ۱۳۹۰، ***فلسفه سیاسی علامه طباطبایی و ایران معاصر***، پایان‌نامه دکتری علوم سیاسی، قم، دانشگاه باقرالعلوم.